

مطالعه و بررسی خلافت در قرآن (به سبک تفسیر تنزیلی)

عبدالله غلامی*

عضو هیأت علمی گروه معارف اسلامی دانشگاه علوم پزشکی شیراز
(تاریخ دریافت: ۹۱/۶/۲ تاریخ تصویب: ۹۱/۹/۲۷)

چکیده

پژوهش و مطالعه در گلوآژه‌های قرآنی و مفاهیم عالیّه آن به سبک‌های مختلفی انجام می‌گیرد و هر سبکی نیز متضمن مصالح و لطایفی برای پژوهشگر خواهد بود. مطالعه به سبک تفسیر تنزیلی نیز سبکی مشروع و در بردارنده دقایق و لطایفی است که هنگام کار بستن آن در فرایند فهم و مطالعه قرآن بر محقق آشکار می‌گردد. در پژوهش حاضر واژه خلافت به سبک تفسیر تنزیلی مورد پژوهش و حدود ۱۵ آیه در ۱۰ سوره مکی و مدنی که این لفظ استعمال مرتبط داشته، مورد فحص و دقت قرار گرفته است. این جستار بر آن است تا نتایجی را که منحصرأ از آثار سبک تفسیر تنزیلی است، در آیات مورد مطالعه آشکار و بیان نماید.

واژگان کلیدی: خلافت، خلیفه الله، جانشین نسلی، قوس صعود، علم الأسماء.

*. E-mail: Gholami13296@yahoo.com

مقدمه

از بحث‌های پُردامنه و پُراهمیت قرآن، واژه «خلافت» است که همواره مورد توجه قرآن‌پژوهان و مفسران بزرگ و شهیر بوده است. سؤال مهمی که در اینجا مطرح می‌شود این است که کدامین سبک‌ها در تفسیر قرآن برای دستیابی به مقاصد و اهداف قرآن در این سنخ مباحث مفید و جامع‌تر است؛ تفسیر موضوعی یا تفسیر مزجی یا تفسیر به ترتیب مُصحف رسمی یا تفسیر به سبک تنزیل؟

به نظر می‌رسد تنظیم آیات شریفه در یک نمودار که در آن ترتیب نزول ملاحظه شده باشد، امکان فهم و درک مفاهیم واژگان را آسان‌تر و ما را به مقصود صاحب مُصحف کریم نزدیکتر خواهد ساخت. در این تحقیق ابتدا آیات هر بخش به ترتیب تنزیل و با نگاه به هندسه و موضع نزول آیه مورد دقت و توجه قرار گرفته و آنگاه به تحلیل لطایف آن آیه و نسبت آن با واژه مورد نظر پرداخته شده است.

خلافت در قرآن

«يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ» (ص/۲۶).

در سوره مبارکه «ص» از آیه ۲۵ - ۲۱، در داستان قضاوت حضرت داوود (ع)، نکات متنوعی مطرح شده است، گرچه در کُتب مقدّس در خصوص این موضوع مطالبی طرح گردیده که اصولاً با جایگاه فاخر داوود، پدر سلیمان، هیچ تناسبی ندارد (حتّی برخی مفسران قرآن نیز به نوعی به توجیه و تفسیرهایی روی آورده‌اند). این آیه شریفه (ص/۲۶) در واقع تبیینی از جایگاه داوود (ع) دارد (یکی از نکاتی که از متن تورات محرف استفاده می‌شود، ازدواج داوود (ع) با زن اوریا است، درحالی که او زنی شوهردار بوده است و در این تفسیر توراتی، داوود (ع) متهم است که با نقشه‌ای اوریا را در جنگی توطئه‌آمیز به قتل رسانده است و زن او را تصاحب کرده است اگر هم از استغفار و طلب آمرزش داوود (ع) در این آیات سخن به میان آمده، اشاره به این مطلب دارد). با توجه به نگاه قرآنی چنین اتهامی به داوود (ع) از اساس مردود است و در روایات اسلامی هم این اتهام مورد انکار شدید قرار گرفته است، اما دلایل این انکار عبارتند از:

۱- در آیات قبل و آیات دیگر قرآن کریم، داوود (ع) دائماً مورد ستایش و مقتدای پیامبر اسلام (ص) معرفی شده است. پس چگونه می‌توان قبول کرد که چنین اتهامی پذیرفتنی باشد؟ این اتهام هرگز با محتوای آیه شریفه ۲۶ از سوره مبارکه «ص» تناسب ندارد.

۲- از نظر عرفی چنین عملی که تورات به داوود پیامبر نسبت می‌دهد، حتی از افراد عادی پذیرفتنی نیست تا چه رسد به داوود (ع)، پدر سلیمان! (البته تورات داوود را به نام پیامبر معرفی نکرده است).

۳- جالب است که یکی از کتاب‌های معروف تورات، کتاب «مزامیر داوود» و مناجات‌های اوست، با این اتهام عجیب چگونه مناجات و کلامات چنین شخصی در لابه‌لای کتاب آسمانی قرار گرفته است؟!

۴- چگونه ممکن است داوود به چنین گناهی و خیانتی اعتراف کرده باشد و خداوند به این سادگی عفو فرموده باشد و آن زن با چنین سابقه و پیشینه‌ای، مادر سلیمان نبی (ع) قرار گرفته باشد؟!

این اتهام در مناظرات امام رضا (ع) با اربابان مذاهب مطرح می‌شود و امام (ع) به شدت از این گزارش متأثر گردیده و با تعجب می‌فرماید: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. لَقَدْ نَسَبْتُمْ نَبِيًّا مِنْ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ إِلَى التَّهْأُونِ بِصَلَاتِهِ حَتَّى خَرَجَ فِي أَثَرِ الطَّيْرِ، ثُمَّ بِالْفَاحِشَةِ ثُمَّ بِالْقَتْلِ؟: شما پیامبری از پیامبران خدا را به سستی در نمازش متهم می‌کنید تا آنجا که (همچون کودکان) به دنبال پرنده‌ای رفت، سپس او را به فشحا و بعد به قتل انسان بی‌گناهی (منظور اوریاه، شوهر آن زن مذکور،) متهم ساختید؟». امام رضا (ع) آنگاه با استناد به آیه ۲۶ از سوره مبارکه «ص» ساحت داوود (ع) را از این اتهامات پاک می‌داند (ر.ک؛ الحویزی، ۱۳۸۳، ج ۴: ۴۴۵).

این آیه شریفه از پنج بخش نورانی تشکیل یافته است که هر کدام حقیقتی را تعقیب می‌نماید:

نخست اینکه اعلام مقام خلافت داوود (ع) در زمین است. آیا منظور از این خلافت، جانشینی انبیاء پیشین است یا خلافت الهی؟ معنای دوم مناسب‌تر است. این آیه تناسب مفهومی فراوانی با آیه ۳۰ سوره مبارکه بقره دارد که می‌فرماید: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً». از این آیه به راحتی استفاده می‌شود که حکومت باید منشاء الهی داشته باشد.

در فراز دوم می‌فرماید: حال که موهبت خلافت الهی به داوود رسیده است، باید به عدالت و حق حکومت کند و عدالت و اجرای حق محصول حکومت است. در فراز سوم به خطری که همه حاکمان عادل را در کمین نشست، اشاره می‌کند و آن پیروی از هوای نفس است. در فراز چهارم می‌گوید: اگر از هوای نفس پیروی کنی، تو را از راه خدا که همان راه حق است، باز می‌دارد. سرانجام در فراز پنجم به این حقیقت اشاره می‌کند که گمراهی از طریق حق از

فراموشی «یوم الحساب» سرچشمه می‌گیرد و نتیجه‌اش عذاب شدید الهی است (ر.ک؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۱۹: ۲۶۰ - ۲۶۴).

در تکمیل ترجمه آیه (۲۶) سوره مبارکه «ص» خالی از لطف نیست اگر به این روایت شریف از امام باقر (ع) نظر افکنده شود که می‌فرماید: «ثلاث موبقات: شح مطاع و هوی متبع و إعجاب المرء بنفسه: سه چیز است که آدمی را هلاک می‌کند: بخلی که مورد اطاعت باشد، و هوای نفس که از آن پیروی نماید و راضی بودن انسان از خویشتن!» (الحویزی، ۱۳۸۳، ق، ج ۴: ۴۵۳).

تحلیل آیه

با توجه به موضوع تحقیق، از بین معانی واژه «خلافت» در این آیه که به نظر می‌رسد اولین آیه‌ای باشد که لفظ «خلیفه» را بکار گرفته، (چون سوره مبارکه «ص» به ترتیب تنزیل، سوره ۳۸ می‌باشد) مفهوم «خلافت» به تفسیر و معنای خلیفه‌الهی و نیابت از حضرت حق تعالی باشد، دقیقاً مشابه آیه ۳۰ از سوره مبارکه بقره: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، که در آن صورت به نظر می‌رسد سوره بقره (سوره ۸۷ در جدول تنزیل) دیگر پیام‌آور نکته جدیدی نبوده باشد و نکته‌ای را در مضمون خلیفه‌الهی بشر گزارش می‌کند که قبلاً در سوره ۳۸ آمده است. آنگاه در واقع سوره بقره شرح و توجیه این منزلت انسان است. در آیه شریفه ۲۶ از سوره مبارکه «ص» به ضرورت دو خصوصیت برای باقی ماندن در جایگاه فاخر خلیفه‌الهی تأکید می‌فرماید:

الف) حکم به حق و عدالت. ب) عدم پیروی از هوای نفس و در ذیل آیه، نسیان قیامت و یوم‌الحساب را موجب عذاب بشر معرفی می‌کند (مقایسه بیشتر این آیه (۲۶/ص) با آیه ۳۰ از سوره مبارکه بقره بعداً خواهد آمد).

خداوند متعال در جای دیگر از قرآن کریم می‌فرماید: «أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِن بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (اعراف / ۶۹).

این آیه کریمه در گزارش گفتگوی حضرت هود و قوم عاد آمده است. آن حضرت قوم خود را به عبودیت حق تعالی دعوت می‌نماید و قوم او در کمال بی‌احترامی او را به سفاهت و کذب در گفتار متهم می‌نمایند. حضرت هود (ع) پس از انکار اتهام، سفاهت و کذب در گفتار می‌گوید: من رسول خدای رب العالمین و برای شما ناصحی آمین هستم (وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ).

لطایف آیات ۶۸ - ۶۵

ابتدا در آیه ۶۵، حضرت هود را به عنوان «أَخَاهُمْ» یکی از برادران قوم عاد معرفی فرموده است که می‌تواند متضمن دو نکته لطیف باشد یا هود را به عنوان خویشاوند قوم عاد و از جنس آن مردم معرفی می‌فرماید یا اینکه قرآن می‌خواهد از نهایت دلسوزی و مهربانی حضرت هود و دیگر انبیاء الهی پرده بردارد که همچون برادری شفیق با قوم و جمعیت خود رفتار می‌کردند. به تعبیر دیگر، اینکه مردان خدا هیچ گونه داعیه شخصی و مادی در زمینه هدایت مردم در سر نداشتند، بلکه صرفاً به خاطر نجات آنان از گرداب بدبختی اهتمام داشته‌اند. در ادامه آیات ربوبیت و محوریت عبادت خداوندگار بزرگ را جانمایه دعوت پیامبران معرفی می‌کند و می‌گوید: «يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ» (اعراف/ ۶۵). در نهایت می‌فرماید با همه استحقاق و حقانیت بندگی خدا همواره ملاء و آنان که احساس غنی می‌کنند (این ثروت و مکنات آنان معمولاً به چشم می‌آید)، اولین گروه مخالف پیامبرانند که با اتهامات واهی و اعتماد به نفس کاذب پیامبران را هم به سفاقت و هم به دروغگویی متهم می‌سازند و به اعتماد جو غالب و نوعی اکثریت آراء در مقابل پیام رهایی‌بخش انبیاء مقاومت و عناد می‌ورزند! درحالی که پیامبران با نهایت بزرگواری خود را مرشد و ناصح امین می‌خوانند.

تحلیل آیه

آیه ۶۹ از سوره مبارکه اعراف به دنبال این مقدمات می‌آید. با توجه به پیگیری مفهوم واژه «خلافت» در اینجا با لفظ «خلفاء» مواجه هستیم. سوره اعراف در جدول تنزیل، سوره ۳۹ قرآن است. اگر خلافت را به معنای جانشینی اقوام و نسل‌های پیشینی لحاظ کنیم، در این آیه برای اولین بار واژه «خلافت» به مفهوم جانشینی اقوام و نسل‌های پیشین منظور گردیده است، لذا آن مفهوم خلافت الهی در آیه شریفه ۲۶ از سوره مبارکه «ص» اینجا منظور نیست و مقصود از این فراز آیه که می‌فرماید: «إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ» (اعراف/ ۶۹)، نوعی یادآوری عنایات و الطاف پروردگار به قوم عاد می‌باشد؛ گروهی که در یمن می‌زیسته‌اند و از نظر جسمی و ظاهری و نعمت‌های طبیعی جمعیت برخوردار بوده‌اند. با فرض فرصت جانشینی و خلافت نسلی از قوم نوح که پس از آن طوفان و باران عذاب شدند، چرا قوم عاد عبرت نمی‌گیرند؟! البته قرآن در ادامه آیه از لطف دیگری هم که در حق این قوم مبذول داشته، سخن می‌گوید و می‌فرماید: «وَرَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً» (همان). درخصوص تفسیر زیادت در خلق و گسترش در آفرینش قوم عاد دو تفسیر یکی وسعت ثروت و قدرت مالی و تمدن

ظاهری و پیشرفته آنان و دیگری قدرت جسمانی و هیكل‌های بزرگ آنان آمده که به نظر می‌رسد در سوره مبارکه حاقه آیه شریفه ۷ معنای دوم قابل تأیید است: «فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ: قوم عاد را می‌دیدى که بر اثر طوفان آنچنان روی زمین افتاده‌اند که گویا تنه‌های درختان نخل بود که بر زمین افتاده بود» (ر.ک؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۶: ۲۳۰ - ۲۲۵).

مشابه این آیه که کلمه «خلفاء» به معنای جانشینی نسلی و قومی بکار رفته است، در همین سوره و آیه شریفه ۱۶۹ مجدداً به کار رفته است، ولی فعلاً می‌توان گفت بین دو مفهوم خلافت، مفهوم مقام خلیفه الهی در قرآن، موضوعی مقدم است.

«فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرَثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَذَى وَيَقُولُونَ سِغْفَرُ لَنَا وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُ الَّذِي أَخَذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ وَالِدَارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (اعراف/ ۱۶۹).

این آیه شریفه در موقعیت و هندسه‌ای خاص قرار گرفته است، بدین مفهوم که در شش آیه قبل (۱۶۸ - ۱۶۳) سوره مبارکه اعراف از واقعیتی عجیب در توضیح خلقیات گروهی از یهود بنی اسرائیل که در اصطلاح قرآن به قبیله «یوم السبت» شهرت دارند، گزارش می‌دهند و در ضمن، بیان شرایط و نوع دینداری و مواجهه آنان با احکام و آزمون الهی، موضوع مهم امر به معروف و نهی از منکر را تبیین فرموده و لطایف متنوعی را ارائه می‌نماید. خلاصه اینکه این گروه بنی اسرائیل موظف بودند به فرمان خدا روز سبت که روز تعطیل و استراحت بود، ماهی صید نکنند، با دغل‌ورزی و نوعی توجیه شرعی از پیمان خدایی عدول کرده و در عاقبت جسورانه حتی در روز سبت به نافرمانی در صید ماهیان و تکاثر مال و اموال اقدام ورزیدند.

قرآن کریم در توضیح و طبقه‌بندی این قوم در نوع مواجهه با فرمان عدم صید ماهی، ابتدا سه گروه را تصویر می‌فرماید، لیکن در هنگام گزارش عذاب و نعمت که دامن‌گیر این قوم می‌شود، تنها از دو گروه سخن می‌گوید: آنان که معذب شدند و آنان که نجات یافتند: «... أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَیْسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ» (اعراف/ ۱۶۵).

همانگونه که ملاحظه می‌شود پروردگار عالمیان در این واقعه تأکید می‌کند که افراد مرتکب به گناه و ناهیان از معروف و اشخاص بی تفاوت در مقابل انجام وقوع منکر، هر دو سرانجامی واحد و مشترک دارند. در قسمت پیشین این آیات چنین می‌خوانیم: «فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ

قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ». این بیان قرآنی فوق‌العاده شدید و زجرآور است و به نظر می‌رسد دو گروه عاملین به گناه و افراد منع‌کننده آمران به معروف را شامل می‌شود.

تحلیل آیه ۱۶۹ از سوره مبارکه اعراف

نظر به موضوع پژوهش، بیان «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ»، همچون آیه ۶۹ همین سوره مفهوم جانشینی نسلی و قومی در واژه خلافت منظور است و شباهتی به مفهوم خلافت در آیه ۲۶ سوره مبارکه «ص» ندارد؛ یعنی خداوند در سوره ۳۸ از مفهوم خلافت الهی انسان سخن گفته، اما در این سوره هر دو نوبت آیه ۶۹ و ۱۶۹ مفهوم مشترک جانشینی نسلی مورد اهتمام و توجه است. در آیه ۶۹ به منظور نوعی ابراز لطف و اعطاء مرحمت در خصوص قوم عاد سخن می‌گفت، اما در این آیه در بیان سرگذشت تاریخی آن گروه یهود بنی اسرائیل که سابقه نافرمانی در یوم السبت داشتند، اهتمام می‌ورزد و در واقع، نوعی گزارش مبنی بر عدم تغییر و تحوّل در قوم یهود را اِشعار می‌کند و به نحوی از مشکل و ضعف مشترک این قوم که عدم تمسک به کتاب الهی است و مطیع نبودن در مقابل دستورات خدا، (دنیاطلبی مفرط و توجیهات ظاهراً شرعی برای پوشاندن فساد کاری در زمین)، لذا قرآن برای تقویت و تقریر مدعای خود، در آیه بعدی (اعراف / ۱۷۰) چنین می‌گوید: «وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ».

لطایف آیه ۱۶۹

کلمه «خَلَفَ» آنگاه که لام ساکن باشد (بر وزن خَشَمَ)، معمولاً به معنای جانشین ناصح بکار می‌رود. اینجا نیز قرآن در بیان گلایه از بی‌صلاحیتی این جانشینان می‌فرماید: «مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ» (اعراف / ۱۶۹)، نشانه و دلیل ناصح بودن این جانشینان همراه داشتن کتاب به صورت ارثی و برگزیدن دنیا و منافع مادی آن است و البته نشان دیگر ناصحی آنان، اعتماد به نفس کاذب و استغفار لفظی و امیدواری جاهلانه و بدون دلیل به رحمت خداوندی است، درحالی که این جانشینان کسانی هستند که مکرر محتوای کتاب را خوانده‌اند و از عهد خود با خدا صاحب تورات آگاهند: «أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ» (همان). قرآن در این آیه شریفه دو خصوصیت صالحان و مصلحان حقیقی را در تمسک و چنگ زدن عالمانه و واقعی به کتاب و فرامین الهی و

برپاداشتن نماز به عنوان عالی‌ترین نماد ربوبیت و توحید عبادی تأکید ورزیده که جای توجه و دقت دارد.

«وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِّمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا» (فرقان/۶۲).

چنانکه مشهود است، سوره فرقان مطابق جدول تنزیلی، شماره ۴۲ می‌باشد و جایگاه این آیه پس از آیاتی است که بر ارسال پیامبر (ص) به عنوان مبشّر و نذیر تأکید می‌فرماید و عدم طلب اجر و مزد از مردم را به آن حضرت توصیه فرموده است و توکل بر خداوند حیّ لایموت را پشتوانه تحوّل آفرینی نبیّ مکرم اسلام خوانده است و از اقتدار خداوند در خلقت شش روزه آسمان‌ها و زمین و سپس بر عرش قدرت قرار گرفتن پروردگار حکیم سخن می‌گوید و آنگاه که گروهی حاضر نیستند در مقابل چنین ربّ ودودی سر تسلیم فرود آورند و سر به سجده‌اش بگذارند، در آیه شریفه ۶۲ سوره فرقان می‌فرماید: «خداوندگار شایسته سجود آن خدایی است که شب را به جای روز جایگزین قرار داده است».

تحلیل آیه ۶۲ سوره مبارکه فرقان

به نظر می‌رسد این چهارمین باری است که از مشتقات خلافت، واژه «خلفه» بکار می‌رود، در حالی که بین دو مفهوم قبلی که اولی معنای خلافت الهی و در دومین، معنای جانشینی نسلی و انسانی مدّ نظر بود، اینجا به یک معنای تکوینی صرف و همان جایگزینی و جابجایی توجه مصروف گردیده که معنای عامّ جانشینی در عالم تکوین است و آن آیتی از آیات خداوندی است که شب جانشین روز می‌گردد.

«فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا» (مریم / ۵۹).

سوره مبارکه مریم مطابق جدول تنزیل به شماره ۴۴ آمده است که با چهار رتبه تأخیر از سوره اعراف (شماره ۳۹) می‌باشد. در این آیه شریفه مضمونی مشابه آیه ۶۹ سوره مبارکه اعراف را مطرح می‌سازد. آیه ۵۹ از سوره مبارکه مریم به دنبال آیاتی آمده که خداوند رحمان از جایگاه ادریس پیامبر (ع) و مکان رفیع او سخن می‌گوید و به همین سیاق از گروهی از انبیاء الهی سخن می‌گوید که بر آنان نعمت ارزانی داشته و این انبیاء از فرزندان و ذریّه آدم و نوح و ابراهیم و یعقوب (علیهم‌السلام) هستند؛ کسانی که خداوند رحمان آنها را هدایت فرموده و آنان را بر بقیّه انسان‌ها برگزیده است. از نشانه‌های این گروه هدایت یافته و برگزیده، تواضع و سجود در مقابل ربّ کریم و آیات عظیم اوست، اما علی‌رغم آن پیشینه نورانی انبیا و ذریّه آدم، کسانی جانشین آنان گشته‌اند که نماز را ضایع و از شهوات پیروی کرده‌اند.

تحلیل و لطایف آیه ۵۹ از سوره مبارکه مریم

نظر به پیگری تنزیلی واژه «خلافت» اینجا نیز مشابه آیه ۶۹ از سوره مبارکه اعراف، معنای مرادف از «خلافت» که همان جانشینی نسلی قومی به جای قوم دیگر است، منظور گردیده است و از نشان ناصالحی قوم جانشین سخن به میان آمده است و چنان که در سوره اعراف نشانه صلاحیت و شرط مصلح بودن را در تمسک به کتاب و اقامه نماز قرار داد. اینجا نشانه ناصالحی را در ضایع کردن نماز و پیروی شهوات قرار می‌دهد.

اینکه به طور عام فرمود «فخلف من بعد هم خَلَفَ»، منظور چه نسلی است؟ می‌تواند هم تمام بشریت به طور مطلق مد نظر باشد و هم گروه خاصی از فرزندان یعقوب (اسرائیل) که در طول زمان محتوای کُتب الهی را فراموش و با ضایع کردن نماز و تبعیت شهوات دست به فساد و تباهی در زمینی زده‌اند. همچنین شایسته است در مفهوم اضاعه و ضایع کردن نماز تأمل بیشتری شود که چه چیز منظور است؟ آیا ترک یا مسامحه در به جای آوردن نماز منظور است؟ یا انجام اعمالی در جامعه که نماز و پیام و حقیقت آن را ضایع می‌سازد؟ که البته معنای اخیر مناسب‌تر است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۱۳: ۱۰۱).

نکته جالبی که به ذهن می‌آید اینکه در بخش نخست آیه ۲۶ از سوره مبارکه «ص» هنگامی که از مقام خلیفه‌الهی داوود پیامبر (ع) سخن به میان آمد و او را به مقام خلیفه‌الهی مشرف ساخت، حکم به حق و عدالت را الزام فرمود و به دنبال آن پیروی از هوای نَفْس و شهوات را باعث عدول از منزلت خلیفه‌الهی تلقی کرد. اینجا نیز پیروی از شهوات را نشانه ناشایستگی قبیله‌ای و نسلی خواند که انبیا را خلافت نسلی می‌کنند. به نظر می‌رسد که ماندن در جایگاه خلیفه‌الهی و تحقق عینی این مقام با شایستگی خلافت نسلی نسبتی نزدیک داشته باشند؛ یعنی اگر جانشینی نسلی بشر به منظور تحقق عینی مقام و منزلت خلیفه‌الهی باشد، باید خصوصیتی که برای خلیفه‌الهی لازم است، در هر قبیله جایگزین باشد تا شایستگی نیابت و خلافت نسلی را دارا باشد.

«أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ إِلَهٌ مَّعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ» (نمل / ۶۲).

هندسه آیه فوق در سؤالات پنج‌گانه مجموعه‌ای از بازپرسی و محاکمه معنوی الهی است که در سوره مبارکه نمل آمده است. سوره نمل به ترتیب نزول در جدول به شماره ۴۸ آمده است. در آیات پیش از آیه ۶۲ که از محاکمه معنوی قرآن در محاجه با بت پرستان و مشرکین گفتگو می‌کند، از علت انکار و استنکاف مشرکین از پذیرش خداوندگاری ربّ کریم می‌پرسد و در سؤال سوم خود تأکید می‌کند؛ خدایی که استجاب می‌کند مضطر را در

لحظه‌های اضطرار و خدایی که آدمیان را خلفاء زمین قرار داده است. چه کسی چنین توانایی را دارد جز الله؟

تحلیل و لطایف آیه ۶۲ از سوره مبارکه نمل

در این آیه به دلیل جستجو در واژه «خلافت»، این فراز آیه «وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ» مورد دقت و پیگیری است که به نظر می‌رسد اینجا نیز معنای تازه‌ای نمی‌تواند منظور باشد، بلکه مقصود همان خلافت نسلی است که بین قبایل بشر در طول زمان نسل اندر نسل در گره خاکی زمین واقع شده است. قرآن در این آیه در تدارک تفهیم و استدلال به مشرکین می‌فرماید که پذیرش ربوبیت خداوندگاری شایسته است که در هنگام مضطر شدن آدمی، دعاکننده را اجابت می‌کند، آنگاه که تمام نقطه‌های امید به تاریکی و ناامیدی ختم می‌شود. البته رسیدن به مرحله اضطرار و باور حالت اضطرار خود شرط استجاب نیز هست و تا بنده چشم از عالم اسباب به کلی برنگیرد و تمام قلب و روح خود را در اختیار خداوند به عنوان مسبب‌الاسباب قرار ندهد، دعای او اجابت نخواهد شد.

نکته دیگر اینکه همین خداوند هم توانایی جایجایی نسل‌ها را در طول حیات بشر دارد و در نهایت همین پروردگار انسان را حاکم و مالک زمین قرار داده است و همه زمین‌های تصرف و تسلط و بهره‌گیری از منافع و ذخائر زمینی را تنها به انسان اعطاء فرموده است. پس چرا بت پرستان از پذیرش استنکاف می‌ورزند؟!

مطلب جالبی که در اینجا حائز اهمیت است اینکه در پاره‌ای روایات اسلامی به نحو جری و تطبیق، وجود امام حجت بقیة الله اعظم (ع) را مصداق حقیقی مضطر و ظهور و انقلاب جهانی او را مصداق «وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ» تفسیر کرده‌اند که ادعای جالب و شایسته‌ای است (البته این آیه با محتوای آیه ۵ از سوره مبارکه قصص نیز تقارن مضمونی و مفهومی جالبی دارد). «قال الباقر (ع): والله لكانی انظر ألى القائم و قد أسند ظهره إلى الحجر ثم ینشد الله حقّه... قال هو والله المضطرّ فی کتاب الله، فی قوله «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ» (الحویزی ۱۳۸۳ق، ج ۴: ۹۴).

«وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ * وَتُمْكِنُ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ...» (قصص / ۵ و ۶).

سوره قصص در سلسله تنزیل به عنوان سوره شماره ۴۹ شمارش شده است. در آغاز این سوره قضیه فرعون و غلوی که در زمین وزریده، به تحلیل و بررسی گذاشته شده است و نوع

عملکرد این انسان طاغی را در مواجهه با موسی (ع) و بنی اسرائیل توضیح می‌دهد. قرآن منطق توهین و تحقیر فرعونیان را روش آنان معرفی می‌فرماید. فرعونیان برای استمرار حکومت خود، اهل زمین را دسته‌دسته قرار می‌دهند و در تضعیف بشر تمام توانشان را بکار می‌گیرند و در خصوص فرعون مصر می‌گویند که کودکان و پسران را به قتل می‌رسانید و زنان را زنده نگه می‌داشت تا مبادا از نسل بنی اسرائیل کسی مانع سلطنت و حکومت او گردد. قرآن هم طغیان و غلو فرعون و هم نقشه‌های او را بی‌سرانجام و خواب و رؤیاهای او را برای آینده مصر بی‌تعبیر تلقی می‌فرماید.

تحلیل و لطایف آیه ۵ و ۶ قصص

آن گونه که در این دو آیه (۵ و ۶) ملاحظه می‌شود، واژه «خلافت» به طور صریح بکار نرفته است، لیکن به اعتبار تقارن مفهومی که با آیه ۶۲ سوره مبارکه نمل دارد و آنجا «وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ» داشت، به خوبی بدست می‌آید که مفهوم مترادفی در سوره ۴۸ (نمل) و ۴۹ (قصص) مد نظر باشد و آن اینکه یکی از مقاصد مفهومی واژه «خلافت» در قرآن اشاره به وراثت و حاکمیت نهایی صلحا و عناصر مستضعف در دوران آخرالزمان باشد. به بیانی دیگر، در کنار بقیه مقاصد مفهومی که از واژگان مترادف «خلافت» در قرآن بهره می‌بریم. اعلام وعده و قرار خداوندی است که گروهی صالح از بشریت، پس از طی مراحل پُر اُفت و خیز در دوران‌های متمادی، عاقبت وارث، حاکم و مالک و خلیفه زمین باشند.

البته چنین فهمی از آیه شریفه نوعی همگرایی مفهومی با مضمون آیه شریفه ۲۶ از سوره مبارکه «ص» خواهد بود؛ یعنی همان گونه که خداوند در وصف حضرت داوود (ع) او را خلیفه خود در زمین معرفی فرمود و آن خلافت به معنای جانشینی در حاکمیت الهی و به منظور اقامه احکام الهی بود، همان طور که در آیه ۳۰ سوره مبارکه بقره (سوره ۸۷) نیز مقصد مفهومی از خلافت، منزلت خلیفه الهی بود. از این روی، در سوره قصص فرمود: «نَجْعَلُهُمْ أُتَمَّةً وَنَجْعَلُهُمُ الْوَارِثِينَ». به طور خلاصه، در اینجا لفظ «خلفاء» نیامده، اما الفاظ ائمه و وارثین جایگزین خلفاء شده است (با نوعی مسامحه، واژه «خلفاء» مترادف ائمه و وارثین قرار گرفته است والله أعلم!).

«ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ» (یونس / ۱۴).

نظر به هندسه این آیه در سوره مبارکه یونس نشان می‌دهد که در آیه پیشین آن، قرآن از یک سنت لایتغیر خداوندگار گزارش می‌دهد و آن برخورد قاطع و بدون تردید با کسانی که ستم‌پیشگی را سلوک و منطق خود در زندگی قرار داده‌اند، با وضوح تمام می‌فرماید:

«وَلَقَدْ أَهَلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا: ما امت‌های پیش از شما را به هنگامی که ظلم کردند، هلاک کردیم» (یونس / ۱۳). پس از اعلام این منطق روشن، در آیه ۱۳ حال می‌فرماید: «ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ» یعنی دقیقاً شیوه همان است اگر شما به عنوان امت اسلام جانشین قبیل‌های گذشته شده‌اید، مطمئن باشید در صورتی که متعهد به رسالت خود نباشید و چون گذشتگان راه ظلم را بپیمایید، عاقبتی همچون مجرمان گذشته خواهید داشت. لذا فرمود: «كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ».

تحلیل و لطایف آیه ۱۴ از سوره مبارکه یونس

در این آیه نیز واژه «خلائف» به مفهوم جانشینی نسلی، به نحو مترادف در موارد مشابه بکار رفته است و پیام آن نوعی اتمام حجت بر امت اسلامی است؛ یعنی اینکه شما جانشین نسلی امت‌های قبلی شده‌اید تا میزان صداقت و ظرفیت خود را به اثبات رسانید و مقصود از «لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ» این است که شما را به حال خود واگذارده‌ایم و منتظریم که چه خواهید کرد. اینجا نیز «خلافت» به معنای خلافت نسلی مورد توجه و اهتمام قرآن کریم است.

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ * وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ * قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» (بقره / ۳۳ - ۳۰).

نکاتی چند در خصوص این آیات:

- ۱- جامعیت این بخش قرآنی در بحث آفرینش انسان و موضوع خلافت الهی.
- ۲- عدم وضوح معنای اسماء (اسماء الهی، یا اسماء مخلوقات، یا هر دو؟!)، این اسماء چه خصوصیتی داشته است که این قدر مهم جلوه کرده است؟ چرا فرشتگان به این اسماء آگاه نبوده‌اند؟ آیا فرشتگان پس از خبر یافتن از گزارش آدم به این اسماء آگاهی یافتند؟

۳- در برخی از روایات اسماء به معنای «نام تمام موجودات» است، اما در برخی دیگر از روایات، مقصود را «اسماء چهارده معصوم (ع)» دانسته‌اند و به ضمیر «عَرَضَهُمْ» به انوار معصومین (ع) باز می‌گردد (انوار معصومین (ع) قبل از آفرینش انسان آفریده شده بود و فرشتگان توان معرفت به آن را نداشتند) (مصباح یزدی، بی‌تا: ۳۶۱).

۴- مفهوم خلافت: «ئِي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»

"خلافت از ریشه «خلف» به معنای «پشت سر» و فعلی که از آن گرفته‌اند به معنای «پشت سر در آمدن» و لازم‌ه‌اش، «جانشین شدن» است (مصباح یزدی، بی‌تا: ۳۶۲). (معانی الفاظ، اول در حسیات وضع می‌شود و بعداً در ساحت اعتباریات و امور معنوی بکار می‌رود. جانیشینی از یک موقعیت اعتباری می‌تواند شروع شود و به امر حقیقی ختم شود آنگاه که رابطه تکوینی ویژه بین خدا و برخی مخلوقات او وجود دارد، چنان‌که در ادعیه آمده: «لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلَقَكَ» که خداوند استقلالاً ولی این بندگان ظللاً انجام می‌دهند).

— فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ. . . (اعراف/۱۶۹).

— فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا (مریم/۵۹).

— وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا (فرقان/۶۳)"

(مصباح یزدی، بی‌تا: ۳۶۲).

۵- منظور از «خلیفه» در آیه شریفه چیست؟

«خلیفه»: جمع آن «خُلَفَاءُ وَ خُلَافَاءُ»:

«إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره/۳۰).

«يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ...» (ص/۲۶).

در خلافت اعتباری و حقیقی چند چیز باید لحاظ شود:

الف) خالف یا مستخلف (کسی که جای دیگری را می‌گیرد).

ب) مستخلف عنه.

ج) مستخلف (فرد گمارنده).

د) مستخلف فيه (موقعیت و مقامی که مورد خلافت قرار می‌گیرد).

آیا در اینجا مفهوم «خلیفه» در آفرینش انسان، مثل آیه «يَا دَاوُودُ. . .» است؟ در این مورد اخیر، حضرت داوود (ع) از مقام قضاوت که منصبی تشریحی و اعتباری است، بهره‌مند می‌باشد که قطعاً امری تکوینی نیست!

«خلفاء و خلائف» که در موارد دیگر قرآن بکار می‌رود (گرچه برخی معتقدند به معنای خلافت و جانشینی خداست)، اما پذیرفتنی نیست. این گونه کاربرد واژه‌ها به معنای خلافت و جانشینی گذشتگان است؛ یعنی نسلی از پس نسلی!

«...وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ...» قوم نوح مورد عذاب الهی واقع شدند و ما شما را جانشین آنان کردیم» (اعراف/ ۱۶۹) (مصباح، بی تا: ۳۶۳).

آیا معنای «خلیفه» در آیه شریفه به معنای «جانشینی گذشتگان» است؟

برخی در آیه شریفه معنای «جانشینی گذشتگان» را مطرح کرده‌اند و از «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا...» (بقره/ ۳۰) استفاده کرده‌اند.

تفسیر فوق پذیرفتنی نیست، به دلایل زیر:

۱- تأکید خداوند که می‌فرماید: «إِنِّي جَاعِلٌ...» و خلافت را به خود متصل می‌کند، مطابق ظاهر آیه!

۲- تفسیر فوق با مقدمه‌چینی خداوند برای امر به سجده ملائکه در مقابل آدم تناسب ندارد. اگر قرار باشد ملائکه توجیه شوند تا امر به سجده روشن شود، مناسب است که خداوند بگوید: موجودی خلق می‌کنم که خلیفه خود من است و شما باید او را سجده کنید.

۳- تفسیر فوق با لحن سؤالی و اعتراضی ملائکه نامتناسب است (اینکه فرشتگان می‌گویند چرا چنین موجودی را خلیفه قرار می‌دهی که فساد و خونریزی خواهد کرد، در حالی که ما تو را تقدیس و تسبیح می‌کنیم. اگر قرار بود آدم جانشین نسل قبل و گذشتگان باشد، این سؤال ملائکه مفهومی نداشت).

۴- کنکاش در کیفیت سؤال ملائکه تفسیر گذشته را تأیید نمی‌کند:

الف) ملائکه مؤذبانه درخواست جانشینی خود را مطرح می‌کنند و خود را تسبیح‌گو و تقدیس‌کننده معرفی می‌نمایند.

ب) اگر صرفاً موضوع جانشینی نسلی بشر مطرح بود، «أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (بقره/ ۳۱) در کلام خداوند «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» چه ضرورتی داشت؟! چون ملائکه ادعای خلافت و لایق‌تر بودن از انسان را دارند، خداوند چنین فرموده است (مصباح یزدی، بی تا: ۳۶۵).

ملاک خلافت چیست؟

از آیات بعد به خوبی فهمیده می‌شود که ملاک، «عِلْمٌ بِهٖ أَسْمَاءُ» است.

نسبت فرشتگان و علم به اَسْمَاءِ را می‌توان این گونه تصویر کرد:

الف) ملائک چه میزانی از اسماء را می دانستند؟

ب) آیا ملائکه هیچ یک از اسماء را نمی دانستند؟

ج) قطعاً از دو اسم خدا، یعنی «سبوح و قدّوس»، آگاهی داشتند.

لذا ملائک خلافت و اعلام مطلق خلافت الهی جامعیت علم به اسماء را می طلبد و کلمه «کَلِمًا» در آیه قابل توجه است. خلاصه اینکه تفسیر فوق از «اسماء» به معنای «جامع اسماء و صفات» می فهماند که مراد از «اسماء» هم «اسماء خدا و هم مخلوقات» است تا خلافت در حوزه همه امور به نحو واقعی میسر گردد. در واقع، خلیفه مطلق، آگاهی مطلق می طلبد.

آیا معلومات جامع حضرت آدم (ع) که او را لایق خلافت الهی می کرد، بالفعل یا بالقوه بوده است؟

پاسخ بدین پرسش، دشوار است، اما اقتضای حکم و موضوع این است که آدم هم اسماء خدا و هم مخلوقات را بداند. علم به مطلق اسماء شایستگی خلافت مطلق را فراهم می سازد (مصباح یزدی، بی تا: ۳۶۶).

آیا مقام خلافت، اختصاصی آدم بود؟

در آیه نشانی از اختصاص به آدم موجود نیست، چون گفته شده «أَنْجَعَلُ فِيهَا» و ملائکه به کل موضوع ایراد داشتند، در حالی که حضرت آدم (ع) معصوم بود و فرض فساد و خونریزی در شأن او نبود. بدیهی است اگر امکان خلافت در غیر آدم محذور و مانعی نداشته باشد، قطعاً اشخاص سفاک و شرور را شامل نمی شود، همچنان که خداوند در پاسخ به حضرت ابراهیم (ع) «... لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (بقره/ ۱۲۴) فرموده است.

ضرورت اعطای خلافت و احراز لیاقت و صلاحیت افرادی چون انبیاء و ائمه معصومین (ع) می تواند چنین مقامی داشته باشند. در زیارت جامعه کبیره آمده است: «رَضِيكُمُ خُلَفَاءَ فِي أَرْضِهِ».

خلاصه اینکه مقوله خلافت الهی اختصاص به حضرت آدم (ع) ندارد. در میان نوع انسان افراد دیگری نیز یافت می شود که به این مقام می رسند و شرط تفویض خلافت، «علم به اسماء» است و این «علم به اسماء» نیز در خصوص ائمه معصومین (ع) مصداق اتم می یابد. در تفسیر «... مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» (رعد/ ۴۳) آمده، منظور امیرالمؤمنین (ع) و ائمه معصومین (ع) است (ر.ک؛ الحویزی، ۱۳۸۳ق، ج ۲: ۵۲۴-۵۲۱). خلاصه اینکه هدف از آفرینش، تحقق خلافت الهی بر گره زمین بوده و تا پایان خلقت انسان، خلیفه خدا بر زمین وجود خواهد داشت (مصباح یزدی، بی تا: ۳۶۷).

نتیجه‌گیری

در تحلیل نهایی واژه «خلافت» در قرآن باید گفت:

۱- این لفظ در مفاهیم و معانی متنوعی بکار رفته است و به استناد پژوهش حاضر با رعایت ترتیب نزول بدین صورت استعمال گردیده است:

الف) در آیات ۲۶ از سوره مبارکه «ص» و ۳۰ از سوره مبارکه بقره، مفهوم خلافت الهی و نیابت انسان در حکمرانی زمین منظور شده است.

ب) در آیه ۶۲ از سوره مبارکه فرقان به معنای عرفی جابجایی در عالم تکوین و آمدن شب بجای روز و بالعکس.

ج) در آیات ۶۹ و ۱۶۹ از سوره مبارکه اعراف و ۵۹، ۶۲، ۵ و ۱۴ به ترتیب از سوره‌های مریم، نمل، قصص و یونس این واژه به مفهوم جانشینی نسلی و ملّتی بجای ملّت دیگر بکار رفته است. البته در مواردی به عنوان شاهد، بذل لطف و عنایت خداوند منظور گردیده است؛ مثل قوم عاد در آیه ۶۹ از سوره مبارکه اعراف و گاهی نیز به عنوان فرصتی جهت آزمون و سنجش امت جانشین تا چگونگی ایفای نقش آنان به آزمایش گذارد و نوعی اتمام حجت نماید.

د) با نگاهی همه‌جانبه و خانوادگی به این دسته آیات می‌توان استفاده کرد که واژه خلافت و قرار گرفتن انسان در موضع «خلفاء الأرض» (نمل/ ۶۲)، «خلفاء» به معنای «ائمّه و وارثین» (قصص/ ۵) در عصر آخرالزمان است که در جای دیگر قرآن نیز آمده است: «أَنَّ الْأَرْضَ يَرُثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» (انبیاء/ ۱۰۵).

۲- نکته لطیفی که از مقایسه آیات در این رویکرد ترتیب تنزیلی بدست می‌آید، خلافت به معنای خلیفه الهی و نیابت مطلق از خداوند کریم به عنوان منزلتی از مقامات انسان کامل در آیه نخست و آخرین یعنی (ص/ ۲۶) (سوره ۳۸) و آیه (بقره/ ۳۰) (سوره ۸۷) کاملاً همخوانی معنایی دارند که به نظر می‌رسد در آیه نخست (ص/ ۲۶) به طور مطلق و اجمال از ظرفیت انسان کامل و امکان ایفای نقش خلیفه الهی او سخن رفته و در آخرین آیه (بقره/ ۳۰) به تفصیل سعی شده تا در یک دستگاه استدلالی عمیق و ضمن یک گفتگوی صمیمی بین ذات حضرت حق و ملائکه عرشی، این حقیقت و ظرفیت انسان کامل تحلیل و مستدل گردد. منزلت خلیفه الهی رهین تعلیم اسما است و این تعلیم و دانایی مطلق زمینه نیابت و خلافت مطلق انسان از خدا در زمین است. اما واژه «خلافت» و مشتقات آن غالباً در این دسته آیات به معنای دوم که همان معنای جانشینی نسلی ملل مختلف باشد، بکار رفته است.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم. محمد مهدی فولادوند.
- نهج البلاغه. ترجمه سید جعفر شهیدی. تهران انتشارات علمی فرهنگی.
- ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبه الله. (۱۴۰۴ ق.). شرح نهج البلاغه. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- الحویزی، عبد علی بن جمعه. (۱۳۸۳ ق.). تفسیر نور الثقلین. تصحیح سید هاشم رسولی. قم: دار الکتب العلمیه.
- بهجت پور، عبدالکریم. (۱۳۹۰). همگام با وحی. قم: انتشارات ذوی القربی.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۷۸). حیات حقیقی انسان در قرآن. قم: اسراء.
- حسن زاده آملی، حسن. (۱۳۸۹). انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه؛ شرح رساله داوود صمدی آملی. قم: انتشارات روح و ریحان.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۳۷۵). المفردات فی غریب القرآن. بیروت: دار القلم.
- طباطبائی، سید محمد حسین. (۱۳۷۱). انسان از آغاز تا انجام. تعلیقات صادق لاریجانی. تهران: انتشارات الزهراء.
- طباطبائی، سید محمد حسین. (۱۳۹۳ ق.). المیزان. بیروت: مؤسسه الأعلمی.
- طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن. (۱۴۰۸ ق.). مجمع البیان. تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی. بیروت: دارالمعرفه.
- غزالی، محمد بن محمد. (۱۳۷۵). کیمیای سعادت. تدوین حسین خدیو جم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- فضل الله، محمد حسین. (۱۴۱۹ ق.). تفسیر من وحی القرآن. بیروت: دارالملاک للطباعه و النشر.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۸۸ ق.). اصول الکافی. تهران: دار الکتب الإسلامی.
- مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳ ق.). بحار الأنوار. بیروت: مؤسسه الوفا.
- مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۷۱). تفسیر نمونه. ۲۷ جلد. تهران: دار الکتب الإسلامیه.
- مصباح یزدی، محمدتقی. (بی تا). معارف قرآن. قم: مؤسسه پژوهشی امام خمینی (ره).
- _____ . (۱۳۸۵). خودشناسی برای خودسازی. قم: مؤسسه امام خمینی (ره).

- مسعودی، علی بن حسین. (۱۳۸۲). *مروج الذهب و معادن الجواهر*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۸۳). *انسان کامل*. تهران: انتشارات صدرا.
- موسوی خمینی (ره)، امام سید روح‌الله. (۱۳۷۶). *شرح چهل حدیث*. چاپ دوازدهم. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب. (۱۳۶۶). *تاریخ یعقوبی* ترجمه محمدابراهیم آیتی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.